

بررسی طریقت نقشبندیه و تأثیر آن بر شعر جامی و حیرت

دکتر محمد سفیر*

چکیده:

طریقت نقشبندیه در تاریخ تصوف اسلامی یکی از مهم‌ترین طریقت‌های عرفانی است. در سراسر جهان اسلام مردان بزرگی از این فرقه صوفیانه برخاسته و به یاری زبان شعر و ادب به نشر افکار مربوط به این سلسله اقدام کرده اند. بدین ترتیب نقشبندیه از یکسو از شعر و ادبیات فارسی یاری جستند و از دیگر سو به غنای بیشتر ادبیات فارسی در شبه قاره و غرب آسیا کمک کردند. نور الدین جامی، عارف و شاعر نامدار قرن نهم هجری و حیرت لاهوری شاعر قرن دوازدهم هجری از جمله شخصیت‌های نامداری هستند که شدیداً تحت تأثیر این طریقت قرار گرفته اند. جلوه های تصوف و عرفان و فکر و اصول این طریقت در اشعار و افکار این دو شاعر به وضوح دیده می شود. در این پژوهش به منظور نشان دادن جایگاه نقشبندیه در ادب ایران و پاکستان، ضمن معرفی اجمالی طریقت نقشبندیه تأثیر آن را بر دو تن از نامدارترین شعرای ایران و پاکستان مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: نقشبندیه، تصوف، جامی، حیرت لاهوری، ادب فارسی در ایران، فارسی در شبه قاره.

*عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نومل، اسلام آباد- پاکستان

مقدمه

کلمه نقشبند در لغت به معنی نقاش، زردوز، گلدوز، نگارگر و صورتگر آمده است. (دهخدا، 22667:1345) این واژه در طول تاریخ بر یکی از مشهورترین طریقه‌های عرفانی اطلاق شده است. در خصوص وجه تسمیه نام «نقشبند» برای این فرقه عرفانی نظریات مختلفی ارایه شده است که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

1. عده قلیلی بر این اعتقادند که نقشبند نام قریه‌ای است در نزدیکی بخارا و چون شیخ بهاءالدین نقشبند از آنجا برخاسته است، لهذا فرقه وی بدین اسم معروف شده است. ایشان برای اثبات ادعای خود سلسله چشتیه را مثال می‌آورند و می‌گویند همانگونه که سلسله چشتیه به سبب انتساب مروج آن، خواجه احمد، به قریه چشت به چشتیه شهرت یافته است، نقشبندیه نیز به سبب انتساب بنیانگذار خود به قریه نقشبند بدین نام مشهور گشته اند.

2. برخی دیگر را نظر بر این است خواجه بهاءالدین نقشبند از کثرت ذکر به مرتبه‌ای رسیده بود که لفظ «الله» در قلب وی نقش بسته بود، لاجرم مشهور به نقشبند گردید. چنانکه یکی از بزرگان این طریقت اشاره بدین معنی نموده است:

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

(معصوم علی شاه، بی تا: 351)

3. غلام سرور لاهوری در کتاب خود از خود خواجه چنین نقل می‌کند «من و پدر و مادر به صفت کم‌خابانی و نقش و نگار آن مشغول بودیم، از این سبب به نقشبند مشهور شدیم» (لاهوری، 55:1317) باید توجه که اگرچه مؤسس این طریقت بهاءالدین محمد نقشبند بخاری، از مشاهیر صوفیه قرن هشتم است، اما قریب سه قرن قبل از او سنگ بنای این طریقت به وسیله سه تن از بزرگان مشایخ اهل تصوف به تدریج گذاشته شده بود. این سه تن عبارتند از:

- 1- شیخ ابو علی فضل بن محمد فارمدی از بزرگان عرفا و زهاد قرن پنجم که رابطه اصلی و واسطه العقد سلسله هائی است که فرقه نقشبندیه از آن ها جدا و منشعب شده اند.
- 2- خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی، زاهد و عارف نامدار قرن پنجم و ششم. وی پیر تعلیم و شیخ خرّقه و صحبت خواجه عبدالحق غجدوانی است و خواجه عبدالحق راه و رسم طریقت خود را که همان طریقه خواجگان و نقشبندیه است از وی اقتباس کرده و الهام گرفته است.
- 3- خواجه عبدالحق غجدوانی سومین شخصیت از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن ششم که مؤسس اصلی و بنیان گذار واقعی سلسله خواجگان است. سلسله ای که بعدها به نقشبندیه معروف شده است. (کاشفی، 1356: 39-43)
- نقشبندیه سابقه سلسله خود را به صدر اسلام می رسانند و می گویند القاب و اسامی این سلسله به اختلاف قرون و اعصار تغییر می کند و در هر دوره و زمانی به نام یکی از مشایخ بزرگ نام گذاری شده است:
- 1- از عهد حضرت ابوبکر خلیفه اول که مبدأ و اساس این سلسله شناخته شده تا زمان سلطان العارفین طیفور بن عیسی بن آدم ابو بایزید بسطامی به نام صدیقیه است.
- 2- از زمان طیفور بن عیسی بن آدم با یزید بسطامی تا زمان عبدالحق غجدوانی به اعتبار نام بایزید بسطامی طیفوریه نام دارد.
- 3- از عهد شیخ عبد الحاق غجدوانی که سر حلقه سلسله خواجگان است تا عهد خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بخاری به خواجگانیه معروف است.
- 4- از زمان خواجه بهاء الدین محمد نقشبند تا عهد خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار که نیمه دوم قرن نهم است به نام نقشبندیه شهرت یافته است.
- 5- از زمان ناصر الدین عبیدالله احرار تا زمان امام ربانی شیخ احمد الفاروقی به نام نقشبندیه و احراریه موسوم است.

6- از زمان شیخ احمد الفاروقی ملقب به مجدد الفالثانی تا عهد شمس الدین حبیب الله ، مجددیه نام دارد.

7- از عهد شمس الدین حبیب جان جانان مظهر الله تا زمان مولانا ضیاءالدین خالد به نام خالویه و مظهریه معروف است.

اما در هر حال نام نقشبند یا نقشبندیه بر تمام این نام ها که در طی قرون و اعصار انتخاب و اختیار کرده اند غلبه دارد. (کاشفی ، 1356:63)

سلسله نقشبندیه مهمترین و با نفوذ ترین فرقه صوفیه در قرن نهم مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر است. نقشبندیه در طریقت معتدل و در شریعت و مذهب تسنن سخت متعصب بودند. در اینجا به توصیف برخی از صوفیه از فرقه نقشبندیه اشاره می کنیم.

بهاءالدین نقشبند گوید: «طریقه ما از نوادر است. عروة الوثقی است. چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی (ص) زده ایم و اقتدار به آثار صحابه کرام او (رض) نموده»

همچنین خواجه علاءالدین عطار گفته است: « طریق حضرت خواجه ما (قد) اختیار فقر بود، و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و نفی ماسوای و همواره انفاص قدسیه ایشان در اثبات فقر و محبت فقرا بود و فدا و ایثار ایشان در حد کمال بود» (بخارایی، پارسا، 1354:51)

در نقحات الانس جامی نیز چنین آمده است:

«طریقه ایشان، اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین (ص) و دوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی به حق سبحانه، بی مزاحمت شعور به وجود غیری». (حکمت، 1320:150)

شیخ عبدالله دهلوی گفته است: «حاصل این طریقه شریفه، دوام آگهی است به حضرت ذات الهی سبحانه بالتزام عقیده صحبه موافق اهل سنت و جماعت و اتباع سنت نبویه» (بخارایی، پارسا، 1354:50)

توفیق سبحانی اصل عمده اعتقادات این طریقت را وحدت شهود می داند و آن را چنین تعریف می کند: این وحدت با خدا یعنی جمع به اتحادی منتهی می شود که وحدت در ذات نیست بلکه این اتحاد از طریق فعل، ایمان و عشق صورت می گیرد. علاءالدوله سمنانی (736 هـ - 1336م) نقشبندیه را به کمال رساند و این نظر در هند به وسیله شیخ احمد سرهندی در قرن یازدهم هجری که به مجدد الف ثانی معروف است، بسط یافت.

حملة شدید شیخ سرهندی بر توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود ابن عربی مسیر عرفان را در هندوستان تغییر داد. وی استدلال می کرد که وحدت وجود مشعر بر این است که هیچ چیز وجود ندارد جز خدا، این عقیده منافی مذهب و عقل است. از طرف دیگر وحدت شهود به توحید مطلق می رسد، به این معنی که خدا وجود دارد و یکی است و هیچ مخلوقی را نمی توان جزئی از او دانست. از این رو درست نخواهد بود اگر بگوییم که «همه چیز خدا است» صحیح این است که گفته شود «همه چیز از خدا است». قطع نظر از اعتقاد به وحدت شهود و هواداری از شریعت، دیگر ویژگی های عمده این طریقت، شیخ، ورد، و سماع به عنوان محرک معنوی برای سالک است. (سبحانی، 1391: 182).

سعدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی طریقه نقشبندی را در عاصمه هرات، بیش از پیش رواج دادند و بدین ترتیب هرات از مراکز اصلی تجمع نقشبندیان شد. در سمرقند، اگرچه در زمان خواجه نظام الدین خاموش نقشبندیان اندک نبودند، پس از مهاجرت خواجه عبیدالله احرار به آنجا نقشبندیان سمرقندی بسیار شدند و سمرقند در عهد سلطنت سلطان ابوسعید و سلطان احمد تیموری به صورت

مجمع و مرکز صوفیان نقشبندی درآمد. خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶-۸۹۵ هـ) مشهورترین مشایخ عصر تیموری است و در عهد او، این طریقت به نفوذ و شهرت و رواج رسید. چنانکه می‌گویند جدشان امیر تیمور به شاه نقشبند ارادت داشت. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۸۲).

نقشبند و جامی:

جامی از عارفان و شاعران مشهور قرن نهم هجری است. جامی در سال ۲۳ شعبان المعظم ۸۱۷ هـ در خرچرد جام به دنیا آمد. لقب اصلی وی عبادالدین بود، اما به لقب نورالدین معروف شد. اسم او عبدالرحمن است. (حکمت، ۱۳۲۰: ۵۵) جامی تحصیلات مقدماتی را در هرات و سمرقند گذراند سپس به خدمت بزرگان و مشایخ نقشبندی درآمد. وی حالات و کلمات بزرگان این سلسله مانند خواجه بهاءالدین محمد بخاری و مولانا نظام الدین خاموش و خواجه محمد پارسای بخاری و مولانا سعدالدین کاشغری و دیگران را در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس به تفصیل یاد کرده و در اغلب مثنویات خویش نیز از آنان نام برده و از روح آنان طلب فتوح کرده و از آخرین آن مشایخ خواجه عبیدالله احرار به عزت و ادب سخن رانده است. (همان، ۱۴۸)

زُد به جهمان نوبت شاهنشهی	کوکبة فقر عبیداللهی
آنکه ز حریت فقر آگه است	خواجه احرار عبید الله است
هست به آن کعبه صدق و صواب	نسبتشان سلسله زرّ ناب
تا ابد آن سلسله نگسسته باد	گردن ایام بدان بسته باد

(جامی، تحفة الاحرارص ۴۸۶)

جامی در نفحات الانس دربارهٔ این سلسله چنین می‌نویسد:

«طریقه ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و دوام عبودت که عبارت است از دوام آگاهی به جناب حق سبحانه بی مزاحمت شعور به وجود غیری. پس که نفی این عزیزان کنند، به واسطهٔ آن بود که ظلمت هوی و بدعت ظاهر و

باطن ایشان را فرو گرفته است و رمد حسد و عصبیت دیده بصیرت ایشان را کور ساخته، لا جرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را نبینند و این نابینایی خود را به مجود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق تا مغرب گرفته است، اظهار کنند، هیات هیات!»

نقشبند عجب قافله سالاراند	که برند از ره پنهان به حرم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبتشان	می برد وسوسه خلوت و فکر چله را
قاصری گر زند این طایفه را طعن قصور	حاش لله که برم به زبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	روبه حيله چسان بگسلد این سلسله را؟

(جامی، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶)

نقشبندیه و حیرت لاهوری:

میرزا عنایت الله حارثی چغتایی انصاری متخلص به حیرت و معروف به حیرت لاهوری یکی از شاعران معروف عهد محمد اورنگ زیب عالمگیر و از ملازمان خاص محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بود. او از شاه لقب «قسور خان» گرفت. این لقب در پاسداشت شجاعت و دلوری اش در درگیری ها و جنگ ها به وی عطا شده بود. او در بخارا مسکن داشت و از پیروان سلسله نقشبندیه بود و در اشعارش اسامی علمای این سلسله را ذکر کرده و عقیدت و ارادت خاصی را نسبت به ایشان نشان داده است. (لاهوری، ۱۳۹۰: ۱۵۵؛ صبا، ۱۳۴۳: ۲۳۰؛ انصاری، ۱۹۶۹: ۳۲۸؛ سبحانی، ۱۳۹۱: ۵۳۶)

متأسفانه تا کنون در مورد تأثیر افکار نقشبندیه در شعر حیرت لاهوری پژوهشی صورت نگرفته است، به همین جهت اطلاعات چندانی در این مورد در اختیار نیست و آنچه در این تحقیق معروض می گردد عمدتاً مبتنی بر داده های برگرفته از دیوان این شاعر نازک خیال است. تنها اثری که از حیرت به دست ما رسیده، دیوان او مشتمل بر سه هزار و پانصد بیت است. از دیگر آثار احتمالی او هیچ اطلاعی در دست نیست.

با مروری بر اشعار حیرت لاهوری پی می بریم که این شاعر خوش ذوق نیز پیرو طریقت بوده و در اشعار خود افکار این طریقت را مطرح کرده است:

هزار شکر شدم نقشبندی المشرب بدین بدارم وهم به این شوم محشور
(حیرت، ۱۱۲۶: ۲۳)

ای قبله عمر جاودانی مددی ای پشتیان دو جهانی مددی
 بسیار ز ضعف مضطرب احوالم ای حضرت نقشبند ثانی مددی
 (همان، 138)

حیرت از پیروان و معتقدین محمد قاضی، خواجه احرار نقشبند و خواجه عطار است و می‌گوید:
 به عصر خویش شه نقشبند وقت او بود بلند بود ازو نام خواجه عطار
 به او همیشه کند ناز روح مرشد چرخ به نازم این چه کمال است ای ستوده شعار
 غرض که خواجهی عهد خویشتن او بود هم او محمد قاضی و خواجه احرار
 بر آستانه تعظیم او به موسم عرس گشای چشم بصیرت نگاه کن یکبار
 (همان، 35)

تأثیرپذیری جامی و حیرت از اندیشه‌های متصوفه نقشبندیه

جامی و حیرت رابطه نزدیکی با مشایخ این طریقت داشتند و شدیداً تحت تأثیر اندیشه و افکار متصوفه این فرقه قرار گرفته‌اند. هر دو در نظم و نثر خود اصول و اندیشه‌های این طریقت را مطرح کرده‌اند. در اینجا هشت اصل مهم این طریقت را در آثار جامی و حیرت لاهوری با تکیه بر آرای غجدوانی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

1- هوش دردم

در تعریف مهم‌ترین شاخصه این اصل می‌گویند «هر نفسی که از درون برآید باید که از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت به آن راه نیابد» (کاشفی، 1356:37) «بنای کار سالک را بر ساعت کرده‌اند تا دریابند نفس شود که به حضور می‌گذرد یا به غفلت. و نیز کار در این راه بر نفس می‌باید کرد چنانکه اشتغال به وظیفه زمان حال از ماضی و تفکر در مستقبل مشغول گرداند و نفس را نگذارد تا ضایع گردد. سعد الدین کاشغری گفته است: هوش در دم یعنی انتقال از نفسی به نفسی می‌یابد که از سر غفلت نباشد و از سر حضور باشد و هر نفسی که می‌زند از حق خالی و غافل نباشد» (بخارایی، پارسا، 1354:55)

جامی درباره هوش در دم می‌گوید:

گر کسی را بود شکیبایی وقت تهایی است و یکتایی
 خانه در کوی انزوا کردن روبه دیوار عزلت آوردن

دل به یکباره در خدا بستن خاطر از فکر خلق بگسستن
بر در دل نشستن از پی پاس تا به پیوده نگذرد انفس
(جامی، 1378: 137)

جای دیگر اهمیت نفس و بی خبری انسان را چنین توصیف می کند:

لیک چون نفحه ای ز حق گذرد گرچه غم کوه ها بود برد
ای بسا نفحه آمد و تو به خواب بر مشامت زد و تو مست خراب
می دهد بوی گل نسیم سحر لیک از آن مرد خفته را چه خبر
نفحه آمد ز حق نپذیرفتی نفحه آمد دماغ بگرفتگی
نفحه آمد نصیب بیداران نفحه آمد طیب بیماران
(همان، 194)

حیرت دو اصطلاح هوش در دم و نظر بر قدم را چنین به کار می برد:

از آن همیشه نظر بر قدم بود او را که هوش او دمی از یاد حق نشد بی کار
(حیرت 1126: 37)

حیرت از غفلت پناه می خواهد و می گوید:

زبان گفتگو لال است حیرانی نصیبان را نفس چون خفته می گردد ز دل تا لب فغان ما
کجا صبر و چه طاقت روی پوشد گر ز ما حیرت تغافل را مکن یا رب به فکر امتحان ما
(حیرت، 1126: 60)

2- نظر بر قدم:

سعد الدین کاشغری در معنی آن گفته است: «که نظر بر قدم یعنی که سالک در رفتن و آمد نظر او پراکنده نشود و به جایی که نمی باید نیفتد». (بخارایی، 1354: 55) و در رشحات العین چنین آمده است: «نظر بر قدم اشارت به سرعت سیر سالک بود در قطع مسافات هستی و طی عقبات خود پرستی» (کاشفی، 1356: 38) خواجه بهاء الدین فرموده اند: «بنای کاری در این راه بر نفس می باید کرد چنانچه اشتغال به وظیفه هم زمان حال، از تذکر ماضی و تفکر در مستقبل گرداند و نفس را نگذارد که ضایع گردد و در خروج و دخول نفس و حفظ مابین النفسین سعی نماید که به غفلت فرو نرود و بر نیاید» (همان، 39)

عبد الرحمان جامی در منقبت بهاء الدین نقشبند به دو اصطلاح هوش در دم و نظر بر قدم به شکل زیر اشاره کرده است:

دم هوش کم زده بی همدی در نگذرد نظرش از قدم

(جامی: تحفه سال چاپ الاحرار، 483)

حیرت لاهوری راجع به همین مطلب چنین می‌گوید:

از آن همیشه نظر بر قدم بود او را
که هوش او دمی از یاد حق نشد بیکار
(حیرت، 1126: 37)

3- سفر در وطن:

«آن است که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری به صفات ملکی و از صفات ذمیمه به صفات حمیده انتقال فرماید» (کاشفی: 1356، 40) عبیدالله احرار گفته‌است: «در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ حاصل نیست مبتدی را سفر مناسب نیست وی را در گوشه‌ی می‌باید نشست و صفت تمکین حاصل کرد» (بخارایی، 1354: 57) حیرت چنین می‌گوید:

همیشه شغل سفر در وطن بود او را
به گرد خویش چو افلاک می‌کند ادوار
آوارگی من ز ازل شیوة ذاتی است
مانند نگه در وطنم بین سفرم را
(حیرت، 1126: 54)

جامی:

راههای	سفر	اندر	وطن	خلوقی	دایرة	انجمن
بس که ز خود کرده به سرعت سفر	باز نمانده	قدمش از نظر	(جامی: تحفه الاحرار، 483)			

4- خلوت در انجمن:

خلوت بر دو نوع است: یکی خلوت ظاهری، که سالک دور از مردم در زاویه ای خلوت به تنها می‌نشیند تا او را اطلاع بر عالم ملکوت حاصل شود. نوع دوم خلوت باطنی است، یعنی آنکه باطن سالک در مشاهدۀ اسرار حق باشد و خود به ظاهر با خلق باشد. (بخارایی، 1354: 57) چنانچه خواجه بهاءالدین گفته است: یعنی به ظاهر با خلق و به باطن با حق. (حکمت، 1320: 156)

جامی:

از همه غایبان و به حق حاضر	چشم و جانت بود به حق ناظر
سکر و هشیاریت یکی گردد	خواب و بیداریت یکی گردد
دیدۀ ظاهر تو بر دگران	دیدۀ باطنت به حق نگران
	جامی، سلسله الذهب، دفتر اول، 80

جای دیگر چنین آمده است:

هر که حق داد نور معرفتش	کاین باین بود صفتش
جان به حق تن به غیر حق کاین	تن ز حق جان ز غیر حق باین
ظاهر او به خلق پیوسته	باطن او ز خلق بگسسته
از درون آشنا و همخانه	وز برون در لباس بیگانه
خیز جامی و خاک این ره باش	هر چه داری به خاک این ره پاش

(همان، 80)

حیرت راجع به خلوت اینطور می‌گوید:

مدام خلوت او در میان انجمن است	نشسته با همه اصحاب و از همه به کنار
همیشه شغل سفر در وطن بود او را	به گرد خویش چو افلاک می‌کند ادوار
به ظاهر ار چه به اصحاب در سخن باشد	به باطنش نبود یاد غیر حق را بار
از آن همیشه نظر بر قدم بود او را	که هوش او دمی از یاد حق نشد بی‌کار
ز فیض باطن او بسته از زمین تا عرش	تتق مشاغل انوار حق هزار هزار
لبالب است دلش از دوام آگاهی	به باطن است به حق ظاهرش به خلق نگار

(حیرت، 1126:37)

5- یادکرد:

این واژه به معنای ذکر است که بر دو نوع است: لسانی و قلبی. ذکر لسانی تلفظ است و مرکب از اصوات و حروف و ذکر فقط در برخی اوقات می‌تواند بدان پردازد ولی ذکر قلبی مجرد از حروف و صوت است و در تمام اوقات امکان تحقیق آن موجود است. در بعضی طرائق صوفیه ذکر جهر لسانی رسم است، و در بعضی دیگر ذکر قلبی. در طریقه نقشبندی ذکر جهر نیست ذکر قلبی است. (بخارایی، پارسا، 1354:59)

جامی راجع به اهمیت و ارزش ذکر خفی می‌گوید:

این سبق پیشه کن چه روز و چه شب	بی فغان زبان و جنبش لب
پیش روشن‌دلان بحر صفا	ذکر حق گوهر است و دل دریا
پرورش ده به قعر آن گهری	که بیاید به لب از آن اثری

(جامی، ۱۳۷۸، 81)

حیرت راجع به همین مطلب چنین می‌سراید:

حیرت سبب شهرت من بستن لب بود خاموشی‌ام از بسکه رسا گشت سخن شد
(حیرت، 1126:147)
شهی به کشور دل در فضای خاموشی است نفس به سینه کشیدن لوای خاموشی است
قلم که نقش جبینش بود سخن ایجاد برای سجده سرش زیر پای خاموشی است
قدیم بی‌سخنی‌ها و حادثه‌ست سخن که بیشتر ز تکلم بنای خاموشی است
به نغمه مستمعان جمله گوش می‌کردند خروش‌ها به خروش از برای خاموشی است
به غیر یاس بزرگان تکلمی نکنند در این دیار ز مطلب صلا‌ی خاموشی است
ز آفتاب شد این نکته دقیقم حل که برتر از همه آفاق جای خاموشی است
سخن مگوی، رسان نشاه بر فلک حیرت! که صاف باده گفتار لای خاموشی است
(همان، 93)

6- بازگشت:

یعنی اینکه سالک پس از هر ذکر این عبارت را به زبان آورد یا بر دل گذارند که: « خداوندا مقصود من تویی و رضای تو» و گفته‌اند که بازگشت کنایه است از رجوع ذاکر به سوی خداوند به هنگام ذکر، برای اظهار عجز و تقصیر، چه توفیق ذکر و حضور در آن و کشف اسرار ذکر و غیره همه به یاری حق است. (بخارایی، پارسا، 1354: 60) در رشحات آمده است: «هر باری که ذاکر به زبان دل کلمه طیبه را بگوید در عقب آن به همان زبان گوید که خداوندا مقصود من تویی و رضای من تویی، زیرا این کلمه بازگشت کننده است هر خاطری را که نباید از نیک و بد تا ذکر او خالص ماند و سر او از ماسوی فارغ گردد.» (کاشفی: 1356، 45)

جامی درباره ندیدن ماسوی و جز حق را ندیدن گفته است:

معنی	لااله الا الله	آن بود پیش عارف آگاه
کانچه خوانند	مشرکانش خدا	گرچه باشد ز فرط جهل و عما
نیست آن در حقیقت الا حق		که بود عین هستی مطلق
هر دو هستند فی الحقیقه یکی		نیست قطعا درین دقیقه شکی
درمیان نیست از کمال وفاق		فارق جز تقید و اطلاق

(جامی، سلسله الذهب، 82)

حیرت راجع به این اصطلاح چنین گفته است:

دوش در بزم حیا پرورده مستی سر زدم او عرق از چهره می‌افشاند و من ساغر زدم

آمدم از خود برون در بزم وحدت سرزدم
چشم بستن از دوکونم بی‌تماشایی نبود
نیست رسم عشق‌بازی فال بی‌دردی زدن
در به روی ماسوا بستن به خاطر داشتم
محو یکتایی شدم از بسکه حیرت با علی
دل تپی از خویش گردانیدم و ساغر زدم
پنجه‌ای در دامن یکتایی دلبر زدم
دست اگر بهر دعا برداشتم بر سر زدم
هر دو عالم را اگر گاهی به یک دیگر زدم
جز من آوازی نیامد حلقه‌ها بر در زدم
(حیرت، 188:1126)

7- نگاه‌داشت:

یعنی حفظ قلب از دخول خواطر، چنانکه سعدالدین کاشغری گفته است: «سالک باید یک ساعت و دو ساعت و زیاده از دو ساعت آن مقدار که میسر شود خواطر خود را نگاه دارد که غیری به خاطر وی نگذرد» (کاشفی، 46:1356)
جامی درباره این اصل می‌گوید:

سر مقصود را مراقبه کن
باش در هر نفس ز اهل شعور
هر چه جز حق ز لوح دل بتراش
در همه شغل باش واقف دل
در همه شغل باش واقف دل
نقد اوقات را محاسبه کن
که به غفلت گذشت یا به حضور
بگذر از خلق و جمله حق را باش
بر رخ غیر خط نسیان کش
تا نگردد ز شغل خود غافل
(جامی، ۱۳۷۸، 92)

حیرت:

به حضرت نگشایم لب از سوال که هست
کریم را نتواند کرم کند تعلیم
ز خواهش است فزون بی دریغ بخشی تو
ز بس خیال تو پیچیده سرکشید از دل
به سالکان ره دوست بیم غفلت نیست
صبا ز گلشن کوی که تیز می‌آید
حساب عمر به دست نفس بود حیرت!
دل تو با خبر از آنچه بگذرد به ضمیر
کسی که مانده به زندان احتیاج اسیر
نکرده مهر به ذرات پروری تقصیر
نمود سایه هرکس چو آفتاب نفس
تمام عمر نشد آشنا به خواب نفس
که تند می‌زند امروز از شتاب نفس
مکن ز ساده‌دلی صرف بی‌حساب نفس
(حیرت، 162:1126)

8- یادداشت:

این اصل بدان معناست که مقصود از همه عبادات دوام آگاهی است بر سبیل ذوق. این نیز دو معنی دارد. عام این است که همیشه در توحید و معرفت مستغرق باشد و ذوق دائمی حاصل کند و بی هوش و بی عقل نشود. اگر شود، نقصان طریقت است و گریه نکند، معنی خاص آن است که در استغراق توحید و معرفت اسرار الهی که بیابد بر آن قرار نگیرد. تازه به تازه اسرار حاصل شود و ظاهر نسازد (اقبال، 1354: 228) عبیدالله احرار درباره یادداشت چند تعریف دارد: «یادداشت عبارت از دوام آگاهی است به جناب حق سبحانه» و «یادداشت عبارت از استیلاء شهود حق است سبحانه به توسط حب ذاتی» و نیز «یادداشت عبارت از حضور بی غیب» (بخارایی، 1354: 62)

جامی:

از نُبی	اینما تُولُوا	خوان	تَمَّ وجه الله اش	متمم	دان
یعنی آن سو که روی قصد آری	تا حق بندگی اش	بگزازی	باشد آنجا به سوی او	کن	رو
هیچ جا را نکرد استثنا	پس بود عین حق عیان	همه جا	که به هر سو که دیده بگشاید		
عارف حق شناس را باید	نگسلد از جمال حق	قطعا	رو به هر چیز کاورد هر دم	در فضای	حواج
هیچ شغلی حجب او نشود	پرده آفتاب او	نشود	در حواج	خدای	را
بیند	جز شهود	خدای	نگریند		

(جامی، ۱۱۳، ۱۳۷۸)

حیرت می گوید:

کرده غمگین خاطر منسیان چه شد شاد توأم	می دهم خود را به یادت گرچه در یاد توأم
غم نمی گردد به گرد خاطر من شاد توأم	کی به یاد خویش آیم بسکه در یاد توأم
پرتو مهر است فرش خانه بی بام و در	نیست از ویرانی ام اندیشه آباد توأم

(حیرت، 1126: 196)

نتیجه گیری:

طریقت نقشبندیه یکی از مهمترین و با نفوذترین سلسله های تصوف قرن نهم هجری به شمار می آید. کردار و افکار صوفیان و مشایخ این فرقه تاثیر عمیقی بر روحیه بسیاری از مردم آسیای مرکزی و شبه قاره،

از شاهان گرفته تا شاعران و عامه مردم، گذاشته است. جامی و حیرت نیز تحت تأثیر افکار این سلسله قرار گرفته اند و این تأثیر در اشعار هر دو شاعر به وضوح دیده می شود. با بررسی دواوین و آثار این دو شاعر، عقاید و اندیشه های نقشبندیه را می توان بیش از همه در مثنوی هفت اورنگ جامی و در دیوان حیرت به ویژه در قصاید وی یافت. هر دو شاعر علاوه بر آنکه در آثار خود زبان به ستایش بزرگان و مشایخ نقشبندیه گشوده اند، عقاید و اصول نظری و سنت عملی طریقت نقشبندیه را نیز به تفصیل بیان کرده اند.

کتابشناسی منابع:

- پارسا، خواجه محمد (۱۳۵۴-۱۹۷۵)، رساله قدسیه، مقدمه و تصحیح، محمد اقبال، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی..
- پارسا، محمد بن محمد (۱۳۷۸)، قدسیه، پدید آور پارسای بخارایی؛ مقدمه و تصحیح احمد طاهری عراقی، طهوری، تهران-
- جامی، نورالدین بن عبدالرحمان (۱۳۷۸)، مثنوی هفت اورنگ، مقدمه، اعلاخان افصح زاد، تصحیح و تحقیق جالبقا دادعلیشاه، اصغر جانفزا، ظاهر احراری و حسین احمد تربیت، نشر میراث مکتوب، تهران-
- جامی (۱۳۷۵)، فحاحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات علمی، تهران-
- حکمت، (۱۳۲۰)، علی اصغر، جامی، چاپخانه ملی ایران، تهران-
- حیرت، میرزا عنایت الله حارثی الجغتایی الانصاری، نسخه خطی دیوان حیرت، کاتب، احمد فخرالدین احمد، کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ثبت، 870، اسلام آباد، 1126هـ.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۵)، لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، موسسه لغت نامه دهخدا، تهران.
- زرین کوب (۱۳۷۸)، ارزش میراث صوفیه، ج چهارم، امیرکبیر، تهران.
- صبا، محمد مظفر حسین (۱۳۴۳)، تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکنزاده آدمیت، رازی، تهران-
- عبدالرشید، خواجه (۱۳۴۶)، تذکره شعرای پنجاب، اقبال اکادمی، لاهور.
- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین واعظ (۱۳۵۶)، رشحات عین الحیات، مقدمه، تصحیح، حواشی و تعلیقات، علی اصغر معینیان، بنیاد نیکوکاری نوربانی.

- لاهوری، عبدالحکیم حاکم (۱۳۹۰)، تذکره مردم دیده، به تصحیح علی رضا قزو، کتابخانه موزه مرکز مجلس شورای اسلامی، تهران.
- لاهوری، غلام سرور (۱۳۱۷)، خزینة الاصفیاء، چاپ سنگی، مطبع نولکشور، کانپور.
- معصوم علیشاه، محمد معصوم شیرازی، (بی تا) طرائق الحقائق، به تصحیح، جعفر شعار محبوب، انتشارات سنائی، بیجا.